

فرهنگ پارسی

عسکر بهرامی

دکتری فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تهران
asbahrami@yahoo.co.uk

فرهنگ پارسی، بر پایه واژگان نژاده و ناب بر ساخته و در پیش نهاده و به کار گرفته دکتر میر جلال الدین کزازی، سیمین حلالی (با همکاری هوتن اشتیری)، تهران، معین، ۱۳۹۲ ش.

دکتر میر جلال الدین کزازی در آثار پر شمار تألیفی و ترجمه‌ای خود، کوشیده است زبانی پاک از واژه‌های غیر فارسی را به کار گیرد و همین زبان، ویژگی بارز آثار او و، تا اندازه‌ای هم، موجب اقبال از سوی مخاطبانش شده است. اما وجه دیگر کوشش او رسیدن به نوعی زبان متفاوت و تا اندازه‌ای فاخر، و حتی مصنوع، است که با توجه به تأثیرش — به نظر نگارنده این یادداشت — بررسی علمی آن را لازم می‌سازد. در این زبان متفاوت، نوعی فاصله‌گذاری و گاه آشنایی‌زدایی به چشم می‌خورد که چه بسا آن را در تقابل با وجه پیش گفته قرار می‌دهد و مخاطبان را از درک مفهوم گفتارش باز می‌دارد.

فرهنگ پارسی، بر پایه واژگان نژاده و ناب بر ساخته و در پیش نهاده و به کار گرفته دکتر میر جلال الدین کزازی، به کوشش سیمین حلالی، در بردارنده مجموعه‌ای از واژه‌ها و اصطلاحاتی است که کزازی در نوشته‌هایش به کار گرفته است. کتاب پس از «سخنی با خواننده» (به قلم کزازی)، با «دیبچه» ای دو صفحه‌ای آغاز می‌شود که در آن، کتاب این گونه معرفی شده است (در تمام نقل قولها از این کتاب، متن اصلی عیناً — با همان نشانه‌گذارها و فاصله‌گذارها — باز نویسی شده است):

«در سوی نخست واژگانی همچون: (سجع همسنگ* سجع متوازن) دیده می‌شوند که پاره‌ای از آنها تازی و پاره‌ای دیگر پارسی است که در برابر واژگانی که یکسره تازی هستند پیش نهاده شده‌اند. همچنین در سوی دوم به

واژگانی برمی‌خوریم که آمیغی است از پارسی و تازی که دکتر کزازی واژه‌های دیگر را برای آن پیشنهاد کرده‌اند، همچون: (چند صدایی همسرایی*) که در سوی دوم جای می‌گرفتند. در پایان سوی دوم کتاب نیز واژگانی که (بیشتر) به زبان فرانسه هستند همراه برابره‌های آنها از نوشته‌های ایشان به دست آمده است. بخش پایانی بخش ترفندهای ادبی (تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه) است که در آن بخشی از این ترفندها که در سرودهای فردوسی، حافظ، و... به کار رفته و در گزارش دکتر کزازی از این سروده‌ها به آنها برمی‌خوردم، جای گرفته است.»

این توضیح، که قرار است خواننده را با کارکرد فرهنگ آشنا سازد، صرف نظر از نثر آشفته و شلختگی در به کارگیری نشانه‌های نگارشی، با شیوه خود دکتر کزازی هم که پای‌بند اصول ادبی و نگارشی است سخت ناسازگار می‌نماید؛ به کارگیری نابجای دو نقطه و کمانک در پس آن، تنها یکی از این موارد است که در بند پیش گفته دو بار آمده است. و از این موضوع هم می‌گذریم که «واژگان» نه صورت جمع واژه، بلکه اسم مجموعه است و برابر فرهنگ و واژه‌نامه است، زیرا غلطی متداول، حتی در نوشته‌های دانشگاهیان، شده است.

در یادداشتی دیگر، گردآورنده زیر عنوان «سامان واژگان در بخش نخست» نشانه‌های قراردادی به کار رفته در فرهنگ را شرح کرده است. در این بخش، نخست نوشته‌اند که واژه اصلی را پررنگ آورده‌اند و اگر برساخته دکتر کزازی بوده با ستاره نشان داده‌اند (البته تصور نمی‌کنم واژه‌هایی چون «شیوایی» در معنای «بلاغت، فصاحت، گشاده‌بانی»، و همچنین «آب زندگی» یا «آب زندگی» به معنای «آب حیات» برساخته ایشان بوده باشند!) و سپس هم افزوده‌اند: «پس از آن، برابر واژه به گونه‌ای که در زبان نوشتاری و گفتاری به کار برده می‌شود که آنها را از واژه‌هایی که نخست به ذهن می‌رسید و یا از فرهنگ‌هایی که در بخش آبخور این کتاب از آنها نام برده‌ام، بیرون کشیده‌ام.»

باز هم صرف نظر از نثر آشفته و مغلوط این توضیح، نویسنده خود اعتراف کرده است که برابر واژه را از واژه‌هایی که «نخست به ذهنشان رسیده» آورده است و این یعنی برداشت او (و دست بالا فرهنگها)، و نه لزوماً نظر دکتر کزازی. در نتیجه چنین برداشتی است که برابر «ترفند» چندین واژه و اصطلاح می‌آورند که معلوم نیست دکتر کزازی هر یک را در چه متن و

واژه، در هیچ‌یک از فرهنگهای موجود نیامده است و مأخذش معلوم نیست. دیگر اینکه معنای سرد هم از افزوده‌های ایشان است که در پهلوی نیست.

همین جا بیفزاییم که در آوانویسی و ضبط قرائت واژه‌های فارسی میانه دو روش وجود دارد: روش قدیمی به تلفظ دوره باستانی نزدیک‌تر است و در آن، مثلاً پسوند مشهور و پرکاربردی را که در فارسی میانه برای ساختن صفت نسبی به کار می‌رود به شیوه قدیم -ik و در شیوه جدید -īg آوانویسی می‌کنند (این پسوند در فارسی دری به صورت «سی» باقی مانده است). بر همین اساس، اگر در این فرهنگ ذیل «پارسی»، آوانوشت پهلوی آن را به شیوه جدید pārsīg (ص ۱۸۳) می‌نویسند، بهتر است نام متناظر آن را هم نه «پهلوانیک» بلکه «پهلوانینگ» بنویسند. البته بهتر است شیوه یکسانی در پیش گیرند و در اینجا هم صورت آوانوشت را ذکر کنند. و نیز، ذیل مدخل «تازی» صورت پهلوی را «تازیگ tāzīg» نوشته‌اند و در ستون کنار آن، «تازیک» را مدخل کرده‌اند.

از دیگر بدیهیات فرهنگ‌نگاری نظم منطقی در ارجاع به مدخلهای دیگر است. یک نمونه از آشفته‌کاری: مقابل «پهلوی اشکانی» صرفاً نوشته‌اند: «پهلوانیک» و این آخری را هم به «پهلوی» ارجاع داده‌اند.

در ذکر واژه‌های دیگر زبانها نیز این ناهمگونی دیده می‌شود: مثلاً در یک صفحه (ص ۱۰۵) صورت اوستایی ایران، هم «اثریا» آمده و هم «اثریه» و جزء اول نام، هم «ار» نوشته شده و هم «ایر». یا نام دیو هم‌اورد بهرام را یک جا (ذیل «ایندرا»، درست: «ندر» و «وریره») (ص ۱۰۶) نوشته‌اند و ذیل «بهرام»، و در خود مدخل، به صورت «ورثره» (ص ۱۶۸). و در همین صفحه صورت اوستایی این نام را به غلط «ورثره غنه» (درست: ورثرغنه) نوشته‌اند.

و باز از ناهمگونی‌های این فرهنگ، آن است که برای برخی مدخلها شاهد آورده‌اند و برای برخی دیگر نه. و گاه شاهد به کلی بی‌مورد و نامتناسب است. مثلاً ذیل «به نام ایزد» (درست: بنامیزد، به معنای ماشاءالله) این بیت را از فردوسی آورده‌اند: «به رستم همی در شگفتی بماند»

بر او هر زمان نام یزدان بخواند»

لازم است شاهد عین کلمه یا عبارت را داشته باشد. یکی

بافتی به کار برده است.

یک نمونه دیگر: ذیل «خرد» پس از ذکر صورت‌های (غلط) پهلوی و اوستایی، چند معنا آمده است: «ادراک، دانش، دریافت، عقل، فراست، هوش.» اینکه دکتر کزازی چگونه همه این واژه‌ها (مثلاً دانش و دریافت) را یکسان پنداشته خود محل بحث تواند بود (دستکم در فرهنگ‌های پهلوی اغلب این برابر نهادها واژه‌هایی خاص خود دارند که هرگز با هم خلط نمی‌شوند و حتی در ضعیف‌ترین متنها هم تمایز میان آنها مثلاً میان هوش و دانش و عقل آشکار است)؛ اما نکته مهم‌تر این است که حتی در چارچوب دایره واژگانی دکتر کزازی هم این کاربردها مشخص نشده است که ایشان در کدام متن و بافت منطقی، خرد را به جای دانش یا هوش به کار برده‌اند.

در تدوین این فرهنگ تقریباً هیچ‌یک از اصول پیش‌پافتاده فرهنگ‌نگاری رعایت نشده است. فقط به ذکر دو نمونه بسنده می‌کنم: در قدیم برای نشان دادن تلفظ واژه مدخل، مثلاً می‌نوشتند: «به فتح اول و سکون دوم و...» سپس که امکانات چاپ بهتر شد، اعراب گذاشتند و امروزه هم گاهی چنین می‌کنند، اما در کارهای علمی نشانه‌های آوانگاری بین‌المللی را به کار می‌برند. در این فرهنگ خوشبختانه از اعراب استفاده شده است (خوشبختانه، چون به سبب ناآشنایی گردآورنده با نشانه‌های آوانگاری، بیشتر واژه‌های باستانی غلط آوانگاری شده‌اند)، اما همین شیوه هم تنها در مورد برخی واژه‌ها به کار رفته است؛ از جمله در صفحه ۳۰۰ بر روی حرف نخست «خفتار» ضمه نهاده‌اند اما مدخل پس و پیش آن «خفتان» و «خشوک» — اعراب ندارند و معلوم نکرده‌اند که چطور باید خوانده شوند؛ به ویژه «خشوک» که حتی برای اهل ادب هم ناآشناست. نکته دوم — و باز هم از بدیهیات فرهنگ‌نگاری — رعایت ایجاز و به کارگیری نشانه‌های اختصاری است. در حالی که برای چند مورد، مثل ارجاع به مدخل دیگر یا نگاه کنید یا رجوع کنید، نشانه‌ها و اختصارهایی به کار رفته است، لازم بود برای موارد دیگر هم ایجاز رعایت می‌شد؛ مثلاً به جای «در پهلوی خنک xunag بوده است و در نوشته‌های مانیکی [یعنی مانوی]؟ xwnk، به معنی شاد و سرد» باید به اختصار می‌نوشتند: «پهلوی: xunag، مانوی: xwnk: شاد و سرد.» گویا اینکه در همین توضیح چند غلط علمی وجود دارد: صورت مانوی (یا مانیکی)

از قدیم‌ترین شاهد‌ها برای این اصطلاح بیت سنایی است: چونت آراست ای غلام ایزد چشم بد دور رو بنامیزد گفتنی است که لغتنامهٔ دهخدا، که از منابع (یا به قول خودشان: آبخشورهای) اصلی کتاب بوده، ذیل این اصطلاح چندین شاهد دیگر هم آورده است.

جز این، در منابع فرهنگ نادرستی‌های علمی بسیاری وجود داشته که به همین ترتیب به فرهنگ نیز راه یافته است: ذیل نام «ایزد» توضیحی مملو از غلط آمده است: «... ستاک واژه در اوستایی یزته yazata و در پهلوی یزت yazat به معنی ستایش و نیایش است» (ص ۱۰۵). اولاً بهتر است در استفاده از کلمات ریشه و ستاک به معنا و کاربرد تخصصی آنها در زبان‌شناسی و دستور دقت شود؛ در ثانی، توضیح درست برای این مورد چنین است: ایزد (yazata) صفت مفعولی از ریشهٔ yaz- («پرستیدن، ستودن») و بنابراین به معنای «ستوده، و پرستیدنی» است. یک نمونهٔ توضیح مغلوط و مبهم ذیل مدخل «آذر گشسب» آمده است: «در پهلوی گشن اسپ gušnasp در نام [؟] به معنی آتش اسب نراست و در ایران کهن، آتش جنگاوران و تشتاریان [؟] بوده است» (ص ۲۴).

و نمونهٔ دیگر: ذیل «آهرمن» از جمله، نوشته‌اند: «ریمن ریخت فرجامین از دیگرگشت این نام باستانی است که در معنی دغلكار و فریفتار و نیرنگباز کاربرد یافته است» (ص ۶۰). دربارهٔ ریشهٔ «ریم» و «ریمن» و صورتهای دیگر، در همین دایرهٔ معنایی (که همگی با یای مجهول و معلوم خوانده می‌شوند) البته تردیدهایی وجود دارد، اما از جمله نکات مورد توافق، این است که هیچ ارتباطی با اهریمن (که در فارسی میانه با کسره بوده) ندارد.

همچنین ذیل «آغاز» نوشته‌اند: «این واژه در زبان آسی که زبانی است بازمانده از سکایی باخترین در قفقاز، agaz بوده است، به معنی «کمک» و در سغدی بودایی pč-γz به معنی دریافت کردن و در ختنی سکایی pa-jāys به معنی «گرفتن» و «پذیرفتن». این ریخته‌ها نشان دهندهٔ آنند که ستاک واژه گاز gāz بوده است و «ا» در آن: پیشاوند...» (ص ۴۹). از آنجا که برای واژهٔ آغاز همان معنای امروزی «ابتدا، ازل، اصل، اول، درآمد، شروع» را در نظر داشته‌اند، نیاز به چنین توضیحاتی غیرضرور و مغلوط نبود. تنها باید می‌نوشتند: از سغدی (āyāz) γz

«شروع کردن» برگرفته از ایرانی باستان *gaza-ā- از ریشهٔ gaz- («به دست آوردن»).

پاره‌ای توضیحات هم نه روشن‌گر بلکه گمراه‌کننده و نادرست‌اند. یک نمونه: در ذیل «بهشت باستان‌شناسی» (ص ۱۷۰) نوشته‌اند: «جایی که از دید باستان‌شناسان امکانات بسیار دارد.» و در ادامه ۳۷ سطر شاهدی را (از روزهای کاتولونیا) آورده‌اند که تنها در یک جایش این اصطلاح آمده است؛ طرفه آنکه نویسنده در اینجا ایران را بهشت باستان‌شناسی می‌خواند که «در هر گوشهٔ آن دهها گنجینهٔ فرهنگی و بنای تاریخی» وجود دارد و دست بر قضا، از نبود امکانات برای بهره‌برداری از این توانایی گلابه می‌کند!

توضیح برخی مدخلها به کلی نامربوط است. ذیل «تیرانداز» نوشته‌اند: «شکارگر، کمانکش» (ص ۲۴۸). آیا مثلاً کسی که باهفت تیر یا جنگ‌افزاری سنگین و نه به قصد شکار بلکه برای ویران کردن شلیک می‌کند تیرانداز به شمار نمی‌آید؟

در برابر «تیر‌گزین» آمده است: «تیر چاره‌ساز مرگ آفرین» (ص ۲۴۸). اما همچنان که مشهور است و در شاهد هم ذکر شده، تیری است که رستم از شاخهٔ درخت گز ساخت و به چشم اسفندیار زد. بنابراین نویسنده هم آن را در همین معنای حقیقی آن به کار برده است و نه معنای مجاز یا ثانوی آن.

گاه کتاب از صورت فرهنگ و واژه‌نامه بیرون آمده و به دانشنامه مانده شده است. سه چهارم صفحه توضیح برای «پزشکی در ایران باستان» آمده که البته بخش قابل توجهی از آن نتیجهٔ برداشتهای نادرست است؛ از جمله اصطلاحات «دشتان پزشکی» و «دشک پزشکی» (پزشک زنان) از این دسته و بر ساختهٔ نویسندهٔ محترم است و مبنایی در متون باستانی ندارد. نمونهٔ دیگر ذیل «جشن» است که حدود سه صفحه توضیح، و باز با غلطهای بسیار آمده است.

پاره‌ای عبارات‌ها خود گویاتر از توضیحشان هستند: «در نزدیکی شهر: در آوارس شهر» (ص ۳۳۲). مواردی هم به کلی غلط‌اند: برابر واژهٔ «کنکاش» معنای «بحث و جدل» را هم آورده‌اند، در حالی که معنای درست این واژهٔ مغولی صرفاً «رایزنی و جستجو» است.

واژه‌ها و اصطلاحاتی که دکتر کزازی در نوشته‌هایش به کار برده از یک جنبه در چهار گروه جای می‌گیرند: یکی

یکی از اصول ساختن ترکیب که در پذیرش همگانی آن بسیار مؤثر است، خوش‌آوایی آن است. ترکیبی مانند «شیواشیوگی» (شیواسخنی، ص ۴۷۰) از این موارد است و «روی‌آور به دشمن به‌آهنگ نبرد: گراینده به نبرد» (ص ۳۹۱)، نمونه دیگر.

ذیل مدخل «واژه‌های بیابانی» نخست چنین آمده است: «لغات بیگانه، درشت، ناساز و ناهموار.» و سپس گزارش این اصطلاح از کتاب سخنی از سیمرخ (ص ۵۰) چنین نقل شده است: «هنگامی که ما از این زبان‌ها واژه‌ای را می‌ستانیم، چون آنها با زبان پارسی هم‌روزگار نیستند؛ مانند آن سوده و ساده و پیشرفته و پویا نشده‌اند و نبوده‌اند، به این زبان خواهناخواه آسیب می‌رسانیم. آشکارترین و نخستین آسیب، آسیب آوایی است، هم از این روست که من بسیاری از وام‌واژه‌ها را در زبان پارسی، یعنی واژه‌هایی که از زبان‌های دیگر ستانده شده است، واژه‌های بیابانی می‌نامم؛ این واژه‌ها هنوز رام و شهرآیین نشده‌اند. هنگامی که شما در جمله‌ای پارسی واژه‌ای از این گونه را به کار می‌برید، ساختار نغز آوایی در آن جمله از میان خواهد رفت و درست، هم از این روست که این واژه‌ها در پارسی کاربرد نیافته‌اند.»

در این بند - که گذشته از سجاوندی فاجعه‌بارش - چندان هم فصیح و ادیبانه نیست (به مواردی که مشخص کرده‌ام دقت بفرمایید!)، مشخص نکرده‌اند که دقیقاً منظورشان کدام وامواژه‌هاست: از دوره باستان واژه‌های متعددی از زبان‌های هندی و یونانی وارد زبان‌های ایرانی شده‌اند و به فارسی هم رسیده‌اند، و سپس هم واژه‌های عربی و ترکی و مغولی و روسی و در دوره‌های متأخرتر فرانسه و انگلیسی و ... همه جزو وامواژه‌هایی هستند که در فارسی جا افتاده‌اند و حتی برخلاف نظر ایشان در شعر فارسی هم کاربرد یافته‌اند. حتی امروز هم واژه‌هایی وارد زبان می‌شوند که - هر چند گاه ناخوشایند و ناساز با فارسی هستند - در زبان علمی و ادبی و حتی شعر هم به کار می‌روند. صد البته واژه‌های ناهموار و ناسوده و ناخوش‌آهنگ اگر هم وارد زبان شوند، نه تنها در شعر و نثر، بلکه در زبان عامیانه هم جایی نمی‌یابند و حذف می‌شوند و این سرنوشت همه واژه‌ها و اصطلاحاتی است که ویژگی‌های یادشده را داشته باشند، حتی واژه‌های پارسی سرهای چون ورزور (تراکتور)، ورستان (بوستان گل سرخ، گلستان)، نغزنگار (ظریف‌کار)، ناگه‌هوش (توجه، عنایت).

واژه‌هایی که در زبان نوشتاری و حتی گفتاری امروز همه به همان کار برد دارند، مانند «ایستادگی»؛ گروه دوم شامل واژه‌هایی است که در فارسی رواج دارند، اما دکتر کزازی آنها را در معنایی متفاوت به کار گرفته است؛ مانند، «آتش افروز» که به معنای «تند و تیز و چابک»؛ در گروه سوم واژه‌هایی مهجور، مانند «باده‌ده (جامدار)» جای می‌گیرند و گروه چهارم هم شامل واژه‌هایی است بر ساخته‌ایشان معرفی شده‌اند، مانند «اینسری» (این جهانی، دنیوی). این سه گروه اخیر هستند که زبان و ویژه دکتر کزازی را می‌سازند و منطقی در فرهنگ باید تنها این سه گروه ذکر می‌شدند. بررسی این دسته واژه‌ها و اصطلاحات مجالی دیگر می‌خواهد و در اینجا فقط به این نکته اشاره می‌کنم که بی‌گمان اصطلاحی مانند «آتش افروز» که آن را به معنای «تند و تیز و چابک» (ص ۲۱) گرفته‌اند، پیش از ایشان بوده و در معنایی نزدیک به ترکیب معنای اصلی (افروزنده آتش، و در معنای کنایی فتنه‌گر) به کار می‌رفته و هنوز هم کاربرد دارد؛ از سوی دیگر، هر سه برابر نهاد ذکر شده برای آن فارسی هستند و اصولاً چه ضرورتی دارد که چنین تصرف معنایی برای واژه‌های متداول صورت گیرد و این تصرف چه مشکلی از زبان را حل می‌کند. همین پرسش را برای رایج کردن واژه‌های مهجور هم می‌توان پیش کشید؛ به‌ویژه که برای واژه ناخوش‌آوای «باده‌ده» برابر نهادهای فارسی متعددی وجود دارد، از جمله همان «جامدار». بنابراین تنها گروه چهارم جای تأمل دارد و بی‌سبب هم نیست که شمار چشم‌گیری از واژه‌های این گروه، که اصول واژه‌سازی در آنها رعایت شده، پذیرش بیشتر یافته و وارد زبان شده‌اند: انگاره (از مصدر انگاشتن)، اندیشگی (از مصدر اندیشیدن). اما بی‌گمان واژه «رگناک» که در برابر عضلانی ساخته‌اند بدون تناسب است، چه «رگ» در معنای ماهیچه و عضله به کار نرفته است. نمونه ترکیب‌سازی بدون توجه به معنای واژه‌ها یکی هم «تب‌زدگی» است که به معنای «عصبانگری» (ص ۲۳۴) گرفته‌اند.

دکتر کزازی بدون توجه به کارکرد پیشاوندها و پساوندها گاه وایه‌ها و ترکیباتی را ساخته که از قواعد دستوری و بلاغی به دور است: «به گونه‌ای بختاورانه» (به معنای شانسی) نمونه‌ای از آنهاست (ص ۱۷۱). پساوند «انه» خود قید می‌سازد و همراه کردن قید با عبارت «به گونه‌ای» دور از فصاحت است.